بسم الله الرحمن الرحیم

رساله انسان بعدالدنیا

این رساله۱۶ فصل دارد که به نظر می‌رسد سه محور را بررسی کرده است:



بحث علامه بر اساس تقریبا سیر مواقف قیامت مطرح شده که ما متناسب با نیاز خود سیر بحث را تغییر می‌دهیم و بحث را در سه محور (حقیقت وضعیت بعد الدنیا، عمل دنیوی انسان در بعد الدنیا، و حقیقت ارتباطات دنیوی انسان در بعد الدنیامطرح می‌کنیم که بحث در این جلسه تا اواسط محور دوم پیش رفت و فصل «جزاء» از این محور به اضافه فصول: «شهداء، شفاعت و اعراف» از محور آخر باقی ماند.

واقعیت و حقیقت وضعیت بعد الدنیا[[1]](#footnote-1)

###### ۱- موت و أجل

- هر موجود ارضی و سماوی وجودش محدود به أجلی[[2]](#footnote-2) است، «ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ الَّذينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ»

- أجل مسمای هر موجودی نزد پروردگار است (وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَه) که تغییر‌بردار نیست(پس از سنخ عالم امر است)، که به وسیله آن اجل زمانی دنیوی محقق می‌شود.

- در آیه وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَه منظور از عنده یعنی عندالله؛ و چون فرموده: «ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ» مقام عندالله یعنی عالم أمر، آنجایی که دیگر در آن تغییری نیست. بنابر این این أجل مسمی محدودیت شیء است در عالم أمر، که تغییربردار نیست؛ لذا اجل مسمی را اجل لایتغیر دانسته‌اند که اجل عادی دنیوی ذیل آن قرار می‌گیرد.

- این أجل همان رجوع إلی الله است و وقتی انسان به این حد أجل یعنی (همان مرگ) برسد، به لقاء‌الله می‌رسد: «مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ»

 **حقیقت موت**

این أجل که رجوع و خروج از نشأه دنیا و ورود در نشأه آخرت است، همان «مرگ» است. [این مرگ از سنخ نیستی و بطلان و فنا نیست بلکه حقیقت مرگ یک حقیقت اقدامی و ایجادی است (الَّذي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَياةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَ هُوَ الْعَزيزُ الْغَفُور) بلکه انتقال و ظهور حقیقت در مرتبه بالاتر است وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحيدُ]

(روایت: انسان از دو شأن دنیا و آخرت خلق شده است:

۱) زمانیکه این دو شأن با یکدیگر جمع می‌شوند= حیاته فی الارض (نزول شأن سماوی به دنیا)

۲) زمانیکه این دو شأن از هم جدا می‌شوند(تفرقه بین دو شأن)= مرگ(بازگشت شأن سماوی به سماء)[[3]](#footnote-3)

پس وقتی در ادبیات عادی می‌گوییم حیات و مرگ، حیات را ناظر به وضعیت زمینی خود (که درواقع دوشان جمع‌اند) در نظر می‌گیریم و مرگ را ناظر به وضعیت سماوی خود (که از وضعیت زمینی جدا شده است)

- موت، توفی(دریافت به‌تمامه) است و این وصف روح است که جسد را می‌گذارد و می‌رود (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حينَ مَوْتِها \* وَ هُوَ الَّذي يَتَوَفَّاكُم)[[4]](#footnote-4)، پس آنچه از انسان، کامل باقی مانده و وارد نشأه دیگر می‌شود روح و نفس اوست. که این روح در قوس صعودی است، به تعبیر دیگر، عنصر حرکت‌کننده در سیر همیشگی انسان به سمت خدا، (يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّكَ كادِحٌ إِلى‏ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقيهِ) روح است = لذا می‌توان با توجه به این دیدگاه گفت که کل زندگی زمینی انسان، لبث[[5]](#footnote-5) است، قالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنينَ.

- خداوند توفی را به خود، به ملک الموت، و به ملائکه (تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا) نسبت داده است: همه مراتب یک حقیقت است، متناسب با سطح درکی که متوفی دارد.

- اگر توفی نسبت به روح است نه نسبت به بدن، پس از باطن نفس انجام می‌شود، نه از خارج یا از بدن، «وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَريبٍ» // «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لكِنْ لا تُبْصِرُونَ» // «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَريد» (حقیقت موت یک مرتبه است از نشان دادن انسان به خودش، ما خودمان را با این بدن اشتباه گرفتیم، این بدن یک ابزاری بیش نبود، در موت خود من را به من نشان می‌دهند نه اینکه آنرا از بدن بگیرند؛ لذا توفی از درون خود من است)

- اگر حقیقت انسان باطل نمی‌شود اما جسم او رها و در وجودش هیچکاره می‌شود بنابراین اولین چیزی که با مرگ آشکار می‌شود بطلان مافی‌الدنیا و سراب شدن غایات و اعمال آن با تقطع اسباب است. «وَ لَوْ تَرى‏ إِذِ الظَّالِمُونَ في‏ غَمَراتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلائِكَةُ باسِطُوا أَيْديهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُون»‏ ملائکه آغوش باز کردند و به انسان می‌گویند «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ» جانتان را بیرون بیاورید، خودتان خودتان را بیرون بیاورید. (موید دیگر بر اینکه توفی از درون است، نه از بیرون)

**نکته مهم: گذاشتن ما فی الدنیا در دنیا**

با توجه به این آیه «وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادى‏ كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ ما خَوَّلْناكُمْ وَراءَ ظُهُورِكُمْ»: انسان در دنیا با دو أمر ارتباط دارد که بطلان و هیچکاره بودن هر دو در آخرت معلوم می‌شود و همه مشکلات آخرتی هم فهم همین است:

۱- آنچه ملک خود حساب می‌کرد و زینت خود می‌دانست ویا وسیله برای رسیدن به اهداف خود قلمداد می‌کرد «تَرَكْتُمْ ما خَوَّلْناكُمْ وَراءَ ظُهُورِكُمْ» همه آنها را رها کرد. نه فقط پول و زن و بچه و ...، بلکه حتی دست و پا و چشم و گوش و... همه اینها به ما واگذار شده، واقعا دیدن نیازمند چشم نیست (چنانکه قبل از مرگ هم در خواب با چشم بسته اموری را می‌بینیم)، شنیدن نیازمند گوش نیست، اینها ابزارهایی موقت بود که فعلا بنای دنیا بر این بود که با این ابزارها کار کنیم، اما نه اینکه قوام این کارها به این ابزارها باشد. ما با اینها بقدری انس می‌گیریم که این ابزار را جزئی از وجود خود می‌کنیم و وقتی آن را می‌خواهند بگیرند گویی جانمان را می‌گیرند و این است که مرگ دردناک می‌شود.

۲- آنچه شفیع خود حساب می‌کرد (با شراکت او به اهدافش می‌رسید): «ما نَرى‏ مَعَكُمْ شُفَعاءَكُمُ الَّذينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فيكُمْ شُرَكاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» شفیع یعنی چیزی که انسان با او جفت می‌شود تا به هدفش برسد و این هدف است که هویت ما را رقم می‌زند (به هر سمتی می‌رویم هویت ما همان می‌شود) و چون گمان میکند که اگر او نباشد انسان به هدفش (در واقع: به واقعیت نهایی خودش) نمی‌رسد پس آن شفیع را شریک خدا در تحقق و به فعلیت رسیدن وجود خود قلمداد کرده است: لذا آیه می‌فرماید: آن شفیع‌هایی که گمان می‌کردید که آنها در شما شریکند، گم شد.

پس در دنیا ما برای رسیدن به اهدافمان روی دو چیز حساب می‌کنیم: یکی ابزارهایی که خیال می‌کنیم کاملا تحت اراده ما و جزئی از وجود ماست، دوم کسانی که آنها را ذیل خودمان نمی‌بینیم، بلکه آنها را در کنار و البته متمایز از خود (شفیع: جفت خود، نه ذیل خود) برای رسیدن به هدفمان ضروری می‌دانیم به نحوی که بدون مشارکت آنها، به اهدافمان نمی‌رسیم. خدا می‌فرماید ما شما را تنها می‌آوریم و هر دوی اینها را گم می‌کنید؛ اینها مال مرتبه دنیا بود و ما فی‌الدنیا در دنیا می‌ماند و انسان حیاتی شروع می کند فاقد جمیع ما فی الدنیا، لذا از امیرالمومنین (ع) روایت داریم که مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُه‏، مرگ، قیامت صغری است.

**یکسره شدن مسیر**

- بخاطر جدا شدن از بدن(ماده، هیولا، استعداد)، انسان اختیار ( تَقَوّی علی کلا الطرفین الفعل و الترک) را از دست می‌دهد ⇦ موضوع تکلیف مرتفع می‌شود ⇦ انسان در یکی از دو مسیر سعادت یا شقاوت متعین می‌شود. ( ...إِذِ الظَّالِمُونَ في‏ غَمَراتِ الْمَوْت‏ ... الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ... ؛ ...الَّذينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّة...(ظاهر این آیه، تعین مسیر به معنای تعیین تکلیف به لحاظ بهشتی و جهنمی شدن است، اما نکته تکمیلی‌ای دارد که در بحث برزخ خواهد آمد)

البته عد‌ه‌ای قبلا این متعین کردن خود در مسیر سعادت را در قبل مرگ رسمی انجام داده بودند. به آیه دقت کنید: «إِنَّ الَّذينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلاَّ تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا (مشعر به قبل موت و قبل از ورود در بهشت) بِالْجَنَّةِ الَّتي‏ كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (مشعر به بعد دنیا)» علامه از این آیه یک نتیجه‌ای استفاده میکنند و آن اینست که یک عده از دنیا خارج شده‌اند در حالیکه در دنیا هستند، یعنی اینها «من» را حذف کردند و اختیار خود را کاملا تسلیم اختیار خدا کردند و اراده‌شان کاملا ذیل اراده حضرت حق قرار گرفت که این مقام مخلصین است «لَهُمُ الْبُشْرى‏ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَة»

این گروه، ایمان بدون هرگونه شائبه شرک دارند و به نعمت ولایت رسیده‌اند (خدا متولی آنها شده) چون خود را واگذار بخدا کردند «وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكيل...‏---...فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْل‏...» این نعمت که آیه مطرح می‌کند نعمت ولایت است، این افرادی چون خدا را وکیل مطلق خود کرده و نفس خود را کنار گذاشتند پس کاملا تحت ولایت خدا قرار گرفته‌اند (فانقلبوا بنعمه من الله) و چون اراده‌شان در اراده الهی فانی شده است پس اگر کسی از اینها اطاعت بکند از خدا اطاعت کرده است بنابراین خدا همانگونه که به اطاعت از خودش دعوت می‌کند به اطاعت از ولی خود نیز دعوت می‌کند. سیر مطلب چنین است:

ولایت ⇦ خدا متولی آنها شده ⇦ نفسی از خودشان نمانده و کاملا تحت ولایت خداست ⇦ اراده‌ای غیر از اراده مطاع(خدا: لانفس له الانفس المطاع) ندارند ⇦ ولایت بر همه پیدا می‌کند (چون ولایت آنها همان ولایت خداست که بر همه ولایت دارد)

لذا مطیعین خدا (کسانی که از خدا اطاعت کنند) به آنها (اولیاء/ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) ملحق می‌شوند: وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ... اینها با اطاعتشان معیت پیدا می‌کنند با آن عده‌ای که خدا بدانها نعمت داده بود «... مع الَّذينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفيقاً» (لذا بود که آن «فانقلبوا بنعمه من الله» را همین ولایت گرفتیم)

[توجه مهم: توجه به حقیقت أجل، موت و توفی ⇦ حیات فاقد ما فی‌الدنیا ⇦ تثبیت سعادت و شقاوت ⇦

الف) گروه‌هایی که با موت اجباری خارج شدند: ظالمین/ متقین

ب) گروه‌هایی که با موت ارادی خارج شدند: اولیاءالله

و چون چنین گروه دومی (اولیاءالله) در همین زندگی دنیوی ما حضور دارند، راه سعادت، اطاعت(تبعیت)[[6]](#footnote-6) محض آنهاست و هیچ مخالفتی با آنها توجیه ندارد ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله

**۲- برزخ[[7]](#footnote-7)**

علامه ادله عقلی و نقلی بر وجود برزخ اقامه کرده که برای رعایت اختصار از آنها صرف نظر می‌کنیم. فقط تذکر یک نکته مفید است که: علامه در توضیح معنای اینکه ان البرزخ لا مادة له، ان لذائذه خیالیه او هناک لذة عقلیه می‌گوید فکر نکنید که آنجا خیالی و سرابی و وهمی است هیچ خبری نیست، وقتی ماده می‌گوییم منظورمان هیولاست نه جسم، هیولا، یعنی قابلیت، که با خروج انسان از دنیا قابلیتها تمام می‌شود وگرنه .ج.د صورت جسمیه و امثالهم در برزخ مشکلی ندارد؛ و منظور از خیال هم آن عالم خیال منفصل که مرتبه وجودی بین عالم طبیعت و عالم تجرد تام است، است نه آن خیالات ذهنی (خیال متصل).

**سوال برزخ درباره همه نیست**

- از آیه «يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلائِكَةَ لا بُشْرى‏ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمين...»، «أَصْحابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقيلاً» بر می‌آید سوال از مومنین و ظالمین است و این آیات در مورد مستضعفین و متوسطین مسکوت عنهم است.

- **نکته:** در آیات ۱۰۰تا۱۰۲ سابقون اولون را وعده بهشت، منافقون را وعده جهنم و «وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً» را احتمال توبه می‌دهد. اما در آیه ۱۰۵ می‌فرماید:« وَ قُلِ اعْمَلُواْ فَسَيرَى اللَّهُ عَمَلَكمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَترَدُّونَ إِلىَ‏ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشهَادَةِ فَيُنَبِّئُكمُ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» بعد می‌فرماید «وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ»

[اگر ینبئکم را به آیات 101-100 برگردانیم یعنی خدا بعد مرگ، شما (سابقون و منافقون) را با خبر می‌کنند اما یک عده (آنها که خلط عمل صالح و سیئه کردند) همچنان منتظر می‌مانند. اما اگر ینبئکم را به کل سه دسته بزنیم یعنی آنها سه دسته فوق، (همان سابقون، ‌اصحاب شمال و اصحاب یمین) را خدا از وضعشان باخبر می‌کند ‌و این گروه آخرون، منتظر دستور خدا. یعنی در جامعه دینی یک دسته «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرينَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ...» اولیا الله هستند که خدا برای آنها قطعا بهشت را آماده کرده است «وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْري تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ»، دسته دوم منافقون هستند که « سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلى‏ عَذابٍ عَظيمٍ» دسته سوم آدمهایی هستند که اعترفوا بذنوبهم و خلطوا عملا صالحا... هستند؛ اینها گنهکارند و گناه خودشان را قبول دارند و خوب و بدشان قاطی است که امید است خدا اینها را ببخشد. اما دسته دیگر وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ هستند. یعنی درباره سه گروه قبلی خدا به شما خبر می‌دهد ولی دیگرانی هستند که هنوز تکلیفشان معلوم نیست و معلوم نیست که خدا توبه‌شان را قبول کند. (گروه آخر را فرمود عسی الله ان یتوب علیهم اما درباره اینها بین قبول توبه و عذاب مردد گذاشت) در هر صورت این آیه دلالت دارد که یک عده تکلیفشان بعد مرگ و با ورود به برزخ معین نیست و معطلی دارند.]

در روایات هم داریم که فقط مومنین محض و کافرین محض سوال و جواب قبر (برزخ) دارند. ظاهرا مومن محض و کافر محض اند که وضعیتشان یکسره شده (که در بحث اجل اشاره شد) وگرنه بقیه‌ای هستند که هنوز تکلیفشان یکسره نشده و معطل‌اند تا تعینی پیدا کنند و در قیامت سوال و جواب خواهند داشت. ظاهرا اینها وضعیتشان منوط به اعمالی است که دیگران برایشان می‌فرستند و عذابها و بلایایی که در آنجا برایشان رخ می‌دهد تا تعین پیدا کنند و نهایتا اینها در قیامت سوال و حساب می‌شوند.

- **برزخیان با دنیا ارتباط دارند:**

الف) «فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» (استبشار: تلقی بشارت و فرح)

ب) روایت: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَ لَا كَافِرٍ إِلَّا وَ هُوَ يَأْتِي أَهْلَهُ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ به سراغ اهلش می‌رود، مومن فَيَرَى مَا يُحِبُّ و کافر فَيَرَى مَا يَكْرَهُ[[8]](#footnote-8).

ج) وقتی کسی وارد می‌شود خبر دیگران را می‌گیرند.

- نکته در روایات: یک شاهدی که علقه عالم برزخ با عالم دنیا هنوز برقرار است، روایاتی است که نوعی مکان برای خوبان و بدان معرفی کردند. زمین‌هایی محل بهشت و جهنم برزخی معرفی شده / اموات به سراغ اهل خود می‌آیند = عدم انقطاع علقه مادیه بتمامها، یکی دیگر از شواهد حفظ علقه همین بدن برخی افراد است که در قبر سالم می‌ماند.

۳- نفخ صور:

 در این زمینه علامه روایتی را می‌آورد و توضیحی نمی‌دهد. در روایت سه تا نفخه «نفخ فزع / نفخ صعقه / نفخ احیاء» را مطرح می‌کند ولی علامه بر اساس فضای عموم روایات در نهایت دوتا «نفخ اماته/ نفخ احیاء» را مطرح می‌کند.

صعقه غیر از موت است (زیرا موت خروج روح از بدن است اما برزخیان روحشان قبلا جدا شده بود) شاید این شاهدش باشد که برخی یک موت دارند «لا يَذُوقُونَ فيهَا الْمَوْتَ إِلاَّ الْمَوْتَةَ الْأُولى‏ وَ وَقاهُمْ عَذابَ الْجَحيمِ» هرچند کفار دو مرگ دارند «قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلى‏ خُرُوجٍ مِنْ سَبيلٍ» [یک حدس این است که آیه اول در مورد مخلَصین باشد که فقط یک موت دارند که همان موت ارادی است و دیگر صعقه هم ندارند، اما برای بقیه چون هم موت اجباری هست هم صعقه لذا دو موت دارند.]

با صیحه، هم من فی الارض، هم من فی السماء(ملائکه و ارواح سعداء) صعقه (فزع) پیدا می‌کنند و بساط دنیا برچیده می‌شود.

همه واقعیات یک نسبتی با خدا دارند و یک نسبت فی نقسه با غیر، هر موجودی از حیث وجودش عین الربط است. ماهیتش هویتش است و بطلان محض است پس هر موجودی از حیث خودش بطلان محض است، در نفخ صور، آن حیثیت فی نفسه بطلانش مشخص می‌شود ولی از حیث نسبتش با خدا موجود است.

ظاهرا مرتبه نفخ صور مرتبه فناء است مرتبه قیامت مرتبه بقاء بعدالفناء است. معنی فنا نابودی نیست بلکه بطلان محض بودن خود مستقل عیان می‌شود و لذا هیچ درک کننده ای مستقل از خدا معنی ندارد. اما مرتبه بقاء بعد الفنا ، درک کننده ای هست که این فنای خود را می‌فهمد، درحالیکه آمدیم متوجه می‌شویم که همه چیز عین الربط به خداست. در مرتبه بقای بعد فنا بطلان محض برای شخص آشکار شده است.

نکته: استثنایی در آیه «...فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلاَّ مَنْ شاءَ اللَّه...» هست علامه می‌گوید الا من شاء الله مقام مخلَصین است زیرا در جای دیگر فرمود: فَإِنهُمْ لَمُحْضَرُونَ\*إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ». این استثنا را جای دیگر این طور توضیح داده: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» و کسی که حسنه بیاورد از فزع در امان هستند. زیرا چون هیچ هویت مستقلی برای خودش نیست. اینجا حسنه به قول مطلق است(مطلق حسنه) نه حسنه خاص، حسنه مطلق ولایت است، در روایت که مطلب واضح است اما علامه علاوه از قرآن هم همین را اثبات می کند آیه‌ای که می‌گوید قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‏ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فيها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ، حسنه مطلق در اینجا در کنار مودة قربی گذاشته شده است. اینها همان مخلصینند و حسنه مطلق که شائبه هیچ سیئه(اعمال، شرک، کفر، نفاق) ندارد، همان ولایت است.

با توجه به اینکه سیئه محصول اغوای شیطان است پس حسنه مطلق جایی است که شیطان در آن راه ندارد «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ\*إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» پس این همان مقام مخلَصین است که مقام ولایت است: مخلص از دست اغوای شیطان در امان است پس سیئه ندارد پس مخلص همان کسی است که حسنه مطلق دارد.

طبق آیات فوق، مخلصین فزع و صعقه ندارند و احضار نمی‌شوند پس مخلصین باقی‌اند و فانی نمی شوند پس از وجه خدایند چون: «...كُلُّ شَيْ‏ءٍ هالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ » (وجه الله غیر از خود خداست، وجه آن عرصه ای از هرچیزی است که وقتی می‌خواهیم به آن توجه کنیم به او رو می‌کنیم.

این مطلب را از زوایه دیگری هم می توان اثبات کرد: اینها ورای آسمان و ارضند. چون قرآن می‌گوید «يَوْمَ نَطْوِي السَّماءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعيدُهُ وَعْداً عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلينَ، ما آسمان و زمین را درهم پیچیدیم و همه آسمانیان در هم پیچیده شدند پس اگر اینها هم در آسمان بودند که باید در هم پیچیده شوند[[9]](#footnote-9). برای همین است که اینها در موطنی ورای آسمان و زمینند. چون سماوات مطویات بیمینه می شود پس مقام مخلصین ورای سماوات و ارض است که باقی می‌ماند پس همان وجه الله‌اند.

بر این مطلب دو نکته درباره مخلصین مترتب است:

الف) ُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّه هر طرف رو کنی وجه الله آنجاست نه خود خدا، اینها ورای آسمان و زمینند چون هر جایی حضور دارند و به عبارتی احاطه به کل عالم دارند.

ب) آنها احضار نمی‌شوند، پس فوق جنت و نارند و مُقَسِّم آن (مقام اعراف، که بعدا توضیح داده خواهد شد)

**احاطه قیامت و معنای بعدیت آن نسبت به دنیا**

همانگونه که مرگ، مصحح است که برزخ را بعد دنیا بدانیم در حالیکه عالم مثال محیط به عالم دنیاست، آیات اشراط الساعه و نفخ صور هم مصحح می شود که آخرت را بعد دنیا و برزخ بدانیم با اینکه بر این دو احاطه دارد.

دلیل مهم که هویت زمانی ندارد: بساط آسمان و زمین برچیده می شود و زمان در فضای حرکت مکانی معنا دارد، پس نسبت زمانی باقی نمی ماند.

**تحول اصلی قیامت: ظهور باطن‌ها**

- آیات قرآن در مورد وقوع قیامت تحولاتی را خبر می دهد که علامه آیات متعددی را برشمرده اما در این میان یک آِه متفاوت استو می‌فرماید: «سیرت الجبال فکانت سرابا» حرکت که منجر به سراب شدن نمی شود! به علاوه نفرمود: صارت، بلکه فرمود: کانت. این آیه را علامه می‌گذارد کنار این آیه که «وَ تَرَى الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْ‏ءٍ إِنَّهُ خَبيرٌ بِما تَفْعَلُونَ» (این آیه بین آیات نفخ و قیامت است پس علی القاعده ناظر به همان موقف است، اولا با توجه به این آیه، کوه، در حالیکه ابهت و استقرارش را حفظ کرده (صنع متقن) در حرکت و غیر مستقر (تمر مر السحاب) است پس آن «سیرت» عبارت اخرای همین «تمر مر السحاب» است؛ از آنجا که در همان حال که صنع متقن است، تمر صادق است و می‌دانیم که صنع متقن با نابودی کوه نمی سازد در نتیجه سراب بودن با اتقان صنع و حفظ هویتش یکی است. یعنی از زاویه نفس خودش سراب است (لذا صفت استواری را که به آن نسبت می‌دهیم قرآن خلافش را به آن نسبت می‌دهد و می‌فرماید: سیرت، تمر مر السحاب) اما در عین حال، از آن جهت که به خدا منسوب می‌شود، هرچیزی صنع متقن است: صنع الله الذی اتقن کل شیء. پس بروز سرابیت شیء (از جهت اعتبار و کارکردهایی که برای خود شیء قائل بودیم) در قیامت، هیچ منافاتی با متقن بودن صنع الهی (برقراری نسبت آن با خدا و وجود عین الربطی شیء) ندارد.

1. در ۸ فصل [↑](#footnote-ref-1)
2. اجل: وقت(ظرف) الذی ینتهی الشیء الیه فیستقر فیه به عبارتی اجل تعیین کننده محدوده شیء است. [↑](#footnote-ref-2)
3. پس امری وجودی و لذا مخلوق است (خلق الموت و الحیاة) [↑](#footnote-ref-3)
4. نفس که توفی شده = کم حقیقت انسان [↑](#footnote-ref-4)
5. کسی درنگ را غایت و کل کار ببیند خطای اصلی را مرتکب شده است. [↑](#footnote-ref-5)
6. . اوامر آنها مهمترین اعتباراتی است که باید مبنای اعتبارات شود. قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوني‏ يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ [↑](#footnote-ref-6)
7. بعد الموت قبل القیامه [↑](#footnote-ref-7)
8. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَ لَا كَافِرٍ إِلَّا وَ هُوَ يَأْتِي أَهْلَهُ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ فَإِذَا رَأَى أَهْلَهُ يَعْمَلُونَ بِالصَّالِحَاتِ حَمِدَ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَ إِذَا رَأَى الْكَافِرُ أَهْلَهُ يَعْمَلُونَ بِالصَّالِحَاتِ كَانَتْ عَلَيْهِ حَسْرَةً

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَزُورُ أَهْلَهُ فَيَرَى مَا يُحِبُّ وَ يُسْتَرُ عَنْهُ مَا يَكْرَهُ وَ إِنَّ الْكَافِرَ لَيَزُورُ أَهْلَهُ فَيَرَى مَا يَكْرَهُ وَ يُسْتَرُ عَنْهُ مَا يُحِبُّ قَالَ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ كُلَّ جُمْعَةٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ عَلَى قَدْرِ عَمَلِهِ.

(الكافي (ط-الإسلامية)، ج‏3، ص: 230) [↑](#footnote-ref-8)
9. در اینجا باید گفت که استثناء در آیه را باید منقطع بگیریم تا استدلال علامه درست باشد. [↑](#footnote-ref-9)